

بمشهد مقدس رسیدند و در هر منزلی بحکم شاه حکام آن دیار
 باستقبال شتافته و مصالح مهمانی و غیر آن مهیا داشته منزل
 بمنزل می‌رسانیدند و بپیرام خان بملازمت شاه رسیده کتابتی مشتمل
 بر تهذیب قدوم پادشاهی آورد و در ثیلاق سورتق^(۴) هرور پادشاه باهم
 بمرام تعظیم و اجلال ملاقات نمودند و در اثنای محاوره شاه پرسید
 که باعث شکست چه بود پادشاه خالی الذهن گفتند که مخالفت
 برادران - بهرام میرزا برادر شاه که حاضر بود ازین سخن آزرده شده
 از آن باز تخم عداوت پادشاه در دل کاشته باعث بر ضایع ساختن مهم
 شد بلکه ضایع کردن پادشاه نیز - و خاطر نشان شاه طهماسب کرد که
 این پسر همان پدر است که چندین هزار قزلباش را بکومک برده
 پایمال اوزبک ساخت و یکی از آنها زنده بر نیامد و این تلمیح
 بود بآن قضیه که بابر پادشاه از شاه اسمعیل نجم اول را با هفده
 هزار سوار قزلباش بر سر اوزبک بکومک برد و در وقت محاصره قلعه
 نخشب عرف کش این بیت بر تیر نوشته درون حصار فرستاد

* بیت *

صرف راه از بکان کردیم نجم شاه را

گر گناهی کرده بودم پاک کردم راه را

روز دیگر هنگام التقای صفین خود را بگوشه کشید و بر قزلباش آنچه
 رسیدنی بود رسید و آن قصه مشهور است اما سلطان بیگم همشیره
 شاه که او را بفرستاده می‌معوک [که بعقیده شیعه در مرداب شهر سامره

معروف به سُرْمَن رَأَى پنهان است و وقت احتیاج از آنجا برآمده
عدل را رواج خواهد داد [نگاه داشته و جمیع سهام ملکی برای و رویت
او وابسته بود شاه را از آن والی گردانیده و بدلائل معقول ساخته
بر سر رعایت و صورت و امداد و اعانت آورده ، پادشاه رباعی
گفتند که بیت آخرین است

شاهان همه سایه هما میخواستند * بنگر که هما آمده در سایه تو
و این بیت قطعاً سلمان بتقریبی تضمین کرده نرسد شاه فرستاد
* بیت *

از خدا امید دارم شاه با ما آن کند

آنچه با سلمان علی در دشت ارژن کرده است

و شاه را بسیار خوش آمد و بعد از جشن متعدد و صحبت سیر و
شکار و اسباب سلطنت و تجمل برای پادشاه ترتیب داده تکلیف قبول
مذهب شیعه و آنچه متاخرین ایشان بر صحابه کرام رضی الله عنهم
میگویند کرد و پادشاه بعد التیاء و التی گفتند که بر ورقی نوشته
بیارید ایشان جمیع معتقدات خود را نوشتند و آن را پادشاه بطریق
نقل خواندند ذکر ایمة اثنی عشریه را بروش عراق در خطبه نقل
نمودند و شاه مراد پسر شاه که طفل شیر خواره بود باده هزار سوار
باتالیدی بداغ خان قزلباش افشار بکومک پادشاه نامزد شده چندان
قرار یافت که قزلباش از راهی و پادشاه از راه دیگر بروند و
قندهار را بعد از فتح بتصرف شاه مراد گذارند از شاه طهماسب
مرخص شده و جریده سیر اردبیل و تبریز نموده باز بمشهد
رفته بزیارت مزار فیض الانوار فایز گشتند و در زمانی که تنها

شبی سیر آن بقعه شریفه میکردند یکی از زایران آهسته به
 دیگری میگویی که همایون پادشاه این ست او میگویی بلی پس
 نزدیک آمده در گوش پادشاه میگویی هان باز دعوی خدائی میکنی
 و این اشارتی بود بآن قضیه که پادشاه اکثر اوقات در بنگاله نقاب
 بر تاج می انداخت و وقتی که می برداشتن مردم می گفتند که
 تجلی شد و شمشیر را در دریا شست و شوی دادند و فرمودند شمشیر
 بر که بندیم و چون با گره آمدند بمردم تکلیف تعظیمی اختراعی
 نمودند و خواستند که زمین بوس فرمایند آخر میر ابو البقا و امرا و
 وزرا تعظیم و تسلیم قرار دادند و امرای قزلباش بگرمسیر رسیده آن را
 بتمام در تصرف آوردند و ظاهر قندهار را معسکر ساخته بودند که
 درین اثنا بعد از پنج روز پادشاه رسیدند و میرزا عسکری بمحاصره در
 آمد و تا سه ماه جنگ و جدل پیاپی بود و جمعی کثیر از جانبین
 بقتل می رسیدند و بگرام خان را با یلچی گرمی بجانب کابل نزد
 میرزا سلیمان بدخشی و میرزا یادگار ناصر که از بهر پریشان حال
 آمده بود فرستاد و چون گمان قزلباش این بود که بمجرد رسیدن
 پادشاه چغتیله ایل خواهند شد و همه باطاعت خواهند درآمد و آن
 خود صورت ندهت و مدت محاصره بطول انجامید و جمعی عظیم
 کشته شدند و خبر آمدن میرزا کامران بمرد میرزا عسکری شهرت
 یافت ملول گشته می خواستند که مراجعت بدیار خویش نمایند
 از قضا در همان ایام امرا از میرزا کامران برگشته مثل محمد سلطان
 میرزا و الغ میرزا و میرزا حسین خان و دیگر سرداران نامی بملازمت
 پادشاه آمدند و مؤید پیگ که در قلعه قندهار محبوس بود از حصار

پایان آمده دید و نوازش بهیاری یافت و میرزا عسکری با اضطرار امان
 طلبیده داخل ملازمان شد و تقصیرات وی بعفو مقرون شده
 بمرحمت مخصوص گشت * ع *

در عفو لذتی است که در انتقام نیست

و با امرای قزلباش فرمودند تا سه روز باهل و عیال الوص چغنا و
 ساکنان شهر مزاحم نشوند تا بتمام و کمال بیرون آیند و با وجود آنکه
 هیچ ولایت در تصرف پادشاه نبود بموجب وعده که رفته بود
 بداغخان و میرزا مراد را بقلعه در آورده تمام آن ولایت بتصرف
 ایشان گذاشتند * بیت *

از عهده عهد اگر برون آید مرد * از هرچه گمان بری فزون آید مرد
 و بغیر از بداغ خان و دوسه امرای دیگر در خدمت میرزا مراد نماندند
 و باقی امرای کومک هم به عراق رفتند پادشاه بجهت درآمد هوای
 زمستان مامنی برای مقربان لشکر خود درون شهر از بداغ خان
 خواستند و آن ناجوان مرد سخنان نادرست برابر گفت و ازین صبر
 بعضی امرای چغتیه روی فرار بجانب کابل نهادن گرفتند از انجمله
 میرزا عسکری را از راه گرفته نزد پادشاه آوردند حسب فرمودند
 از قضا قضایای چند در آن ایام روی نمود که بعضی باعث
 برآمدن قندهار از دست قزلباش شد اول آنکه امرای چغتیه قرار با
 پادشاه دادند که بحسب ضرورت درین هوای سرد قندهار را باید
 گرفت و بعد از فتح کابل و بدخشان دیگر بیشتر از آن عوض بقزلباش
 باید داد تا تلافی بوجه احسن شود دوم در گذشتن میرزا مراد
 در همان روز به اجل طبیعی از عالم کون و فساد سوم ظلم و تعدی

اوباش قزلباش نسبت باهل شهر و ممانع شدن ایشان چغتییه را از آمدن بقلعه مطلقا چهارم آنکه روزی تبریائی بر رسم عادت زشت معهود ایشان در برابر یادگار ناصر میرزا که باتفاق همدال میرزا از کامران میرزا گریخته آمده بود ناسزا های فاحش بر اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله و عالم رضی الله عنهم بنیاد کرد و میرزا یادگار ناصر تاب نیاورده به تیزی که در دست داشت او را چندان زد که پیران از سینه گذشت و آزاد بر زمین رسید و حاجی محمد خان کوکی با دو نوکر از همه پیشتر همراه قطار اشتر پربار بقلعه قندهار در آمده مستحفظان را زیر شمشیر گرفت و جمعی دیگر متعاقب رسیدند میرزا الغ بیگ و بیرام خان از آن جمله بودند و قزلباش سرامیمه شده و دست و پای گم کرده و همان مثل بکار آمده که قاضی^(۲) من فور بقیه ام و اگر باور نداری همان طور فریاد میکنم بشنو و یاد بیروت شان کم شد و پادشاه بقلعه در آمده بداغ خان را که مضطرب و مضطر آمده و دیده بود رخصت بجانب عراق دادند باوجود این همه مسکن شهر که دلی پیراز ایشان داشتند در هرکوچه قزلباش کشی کردند بعد از فراغ خاطر از قندهار حکومت آن دیار را به بیرام خان سپرده عزیزمت تسخیر کابل مصمم گردانیدند و میرزا کامران نیز بداعیه جنگ باستقبال برآمد و هرروز یک دو امرای ناصبی او فرار نموده بارهومی همایون می پیوستند آری اکثر اهل عالم حکم رمنه گوسفند دارند که یکی از آنها

بهرجائی که روی آورد دیگران بیک بار همان جانب رو می آورند و میرزا کامران سرزشته اختیار از دست داده اعیان مشایخ و علما را و میله ساخته استغفار نمود پادشاه رقیمة جریمه او را بشرط ملازمت بآب صفح از صفحه خاطر شست و شودادند میرزا بسوجب - اخاین خایف - قرار بردیدن فداده خود بارک کابل تحسن جنت و از آنجا شبشب بغزنین گریخت و سپاهش بتمام باردوی پادشاهی در آمدند و پادشاه میرزا همدال را بتعاقب او نامزد گردانیده بشهر کابل رسیدند و سر کریمه ان الذی فرض علیک القرآن لرادک الی معاد - بظهور آمد و دیده را از دیدار شهزاده عالی مقدار شاداب و میراب ساختند و این فتح در دهم ماه رمضان المبارک سال فهد پنجاه و دو (۹۵۲) روی نمود و این مصراع تاریخ یافتند • ع •

بی جنگ گرفت ملک کابل از وی

و چون ایراد این قضایا بعهده دیگران بود و جامع این منتخب غصب منصب نمود اکنون هرچند می خواهد که طناب اطناب را کشیده دارد رشته سخن بی اختیار دراز میگردد و الحدیث شجون (+) قصه کوتاه چون میرزا کامران بغزنین رفت و آنجا نتوانست در آمد به بهر برفت و میرزا شاه حسین که دختر باو داده بود در مقام امداد در آمد و پادشاه میرزا یادگار ناصر را که داعیه فرار داشت بقتل رسانیدند و بقصد تسخیر بدخشان رفتند و سلیمان میرزا جنگ کرده شکست یافت و کامران میرزا در مدت غیبت آمده

(+) همین مت در نسخها و مثل - الحدیث در شجون - است

کابل را منصرف گشت و بر حضرات عالیجات بیگمان و شاهزاده
جهانیدان محافظان گماشت و پادشاه حکومت بدخشان را از میرزا
هندال تغیر داده فرمائی بمیرزا حلیمان نوشت و آن ولایت را
را باز تفویض نموده بسرعت متوجه کابل شدند و میرزا کامران
بعد از شکست افواج در کابل قلعه بند شد و چون کار بروتنگ آمد
از روی بی مهری چند مرتبه فرمود که شاهزاده را بر کنگره قلعه
بجای رسیدن توپ و تفنگ می نشانند و ما هم آنکه خود را
بپر تیر بلا ساخته بود

• بیت •

اگر تیغ عالم بچند ز جای • نبرد رگی تا نخواهد خدای

و سرداران امرا از برای گرمی هنگامه خویش بازار نفاق را رواج
داده گاه اینجا و گاه آنجا آمد و رفت میکردند و از جانبین کشته
میشدند و میرزا قلعه را شکافته بصورت ناشنا^(۳)ما بدر آمد و چون
حاجی محمد خان که با جمعی بتعاقب او نامزد شده بود رسید
میرزا با وی گفت که پدرت بابا تشقه را مگر من کشته ام حاجی
محمد خان که کهنه پاهای و کهنه فعله بود تغافل نموده بازگشت
و شاهزاده بصحت و عافیت بملازمت پادشاه رسید و جزو به کل
رجوع نموده

• بیت •

هزار مال بمانی هزار^(۴) مال دیگر

که در درازی عمرت هزار مصلحت است

و میرزا کامران پناه به پیر محمد خان حاکم بلخ برده و از او مدد

خواسته. بعضی از ولایات بدخشان را بی جنگ از سلیمان میرزا و ولدش ابراهیم میرزا گرفته متصرف شد و قراچه خان که خدمات شایسته بجای آورده بود با دیگر امرای خام طمع توقعات غیر معقول از پادشاه نمود چون اغراض فاسده ایشان بر نیامد راه بدخشان پیش گرفتند و کابل دران چند سال چون زمین ^(۲) حجله خود در معرض تذبذب و زلزله بود و ظریفی دران باب گفته که

* بیت *

قلعه کابل که در رفعت ز کیوان برتر است

چون غلبه‌آزی که شش سه ماده و شش سه نراست

و چند مرتبه چنان واقع شد که میرزا کامران بملازمت پادشاه آمد و دید و پادشاه از مروت ذاتی و احسان جبلی رقم عفو بر تقصیرات او کشیده سینه صاف شدند و بعد از آنکه رخصت مکه معظمه طلبیده بود ولایت بدخشان را باز دادند و خود بر سر بلخ رفته با پیر محمد خان و عبد العزیز خان ولد عبد الله خان پادشاه اوژ بلک جنگ عظیم کرده شکست دادند و از جهت بی رایی امرای منافق و دغدغه از میرزا کامران باز گشته بکابل آمدند و میرزا کامران باز نقض عهد کرده چون سرداران بی اعتبار طرفین شیوه بیوفائی پیش گرفته محاربات و منازعات ببلند نمودند و آخر کار نزد اسلیم شاه رفته و مایوس باز گشته بدست پادشاه بوسیله سلطان آدم کبهر در پرهاله گرفتار شد و باوجود آن همه فتنه انگیزیه‌ها امان جان

یافت اما جوهر بیدائنی او گرفته [چنانچه گذشت] رخصت مکه
 معظمه دادند او بچار حج موقوف شد و تلافی اعمال گذشته نمود و
 آنجا ودیعت حیات سپرد

• نظم •

هرگز بباغ عهد گیاهی وفا نکرد
 هرگز ز شصت چرخ خدنگی خطا نکرد
 خیاط روزگار ببالای هیچ کس
 پیراهنی ندوخت که آن را قبا نکرد
 نقدی نداد دور که آن را بدل نشد
 نرعی نباخت دهر که آن را دغا نکرد
 گردون در آفتاب سلامت کرا نشاند
 کورا چو صبح روشن اندک بقا نکرد
 خاقانیا بپشم جهان خاک در فگن
 کوردن چشم دید ترا و در نکون

مولانا قاسم کاهی این تاریخ یافته

کامران آنکه پادشاهی را * کس نبود همت همچو او در خورد
 شد ز کابل بکعبه و آنجا * جان بحق داد و تن بخاک سپرد
 گفت تاریخ او چنین کاهی * پادشه کامران بکعبه بمرود

• قطعه •

شده کامران خسرو نامدار * که در ملطنت هر بکیوان رساند
 مجاور شد اندر حرم چار سال * بکلی دل از قید عالم رهاند

ز بعد وقوف حج چارمین • با حرام حج جان بجاان نشانده
 چون خواب ویسی در آمد شبی * عنایت نمود و سویی خویش خواند
 بگفت از پیر سندن از فوت ما * بگو - شاه مرحوم در مکه ماند
 میرزا کامران پادشاهی بود شجاع و صاحب همت عالی و جوان
 و خوش طبع و پاک مذهب و پاکیزه اعتقاد که همیشه با
 علما و فضلا صحبت میداشت و اشعار او مشهور است و چند گاهی
 در وادی صلاح آن چنان استحکام داشت که حکم بر انداختن
 انگور از قلمرو خود فرمود بعد ازان آنچنان بشراب مبتلا شد که
 رنج خمار نمی کشید و عاقبت تائب و پارسا از عالم رفت که
 الامور با لعواقب - و این واقعه در سال نهصد و شصت و چار
 (۹۶۴) روی نمود و میرزا عسکری بعد از کشته شدن قراچه
 خان در جنگ اخیر به کابل بدست لشکریان پادشاه گرفتار شد
 و خواجه جلال محمود دیوان او را در بدخشان برده به میرزا
 سلیمان سپرد و چند گاهی مقید بود باز خلاص یافت میرزا سلیمان
 او را بجانب بلخ روانه گردانید تا ازان راه متوجه حرمین شریفین
 شد چون در وادی که میان شام و مکه معظمه واقع است رسید
 بمقصد نا رسیده از آن بادیه بکعبه حقیقی شناست که میداد
 همه است و تاریخ آن واقعه اینست - تاریخ عسکری پادشاه دریا دل -

* بدت *

چه آلائی انگشت از خون دنیا * که شهید یست آلوده با زهر قاتل

و مثال حال میرزا هندال این بود که بعد از آنکه میرزا کامران در
 مرتبهٔ اخیر شکست یافته پناه بافغانان برده بود و حاجی محمد
 خان کوکبی بجهت کثرت جرایم بهیاست پادشاهی رسید شبی
 میرزا کامران شبخون بر اردوی اوزد از قضا دران شب تیراجل بر
 مقتل میرزا هندال رسید و شربت شهادت چشید و این واقعه
 در سال نهصد و پنجاه و هشت (۹۵۸) روی داد و شبخون
 تاریخ یافتند * قطعه *

شبخون چون قضا انگیزخت از دهر
 که از خون شد شفق گون اوج گردون
 ز عالم رفت هندال جهانگیر
 جهان بگذاشت با شاه همایون
 شبستان فلک را بود چون شمع
 نهال قامت آن نخل موزون
 خرد تاریخ فوٹش جست و گفتم
 دریغا مرد شمعی از شب خون

و میرزا امانی یافته که * قطعه *
 شاه هندال سرو گلشن ناز * چون ازین بوستان صحبت رفت
 گفت تاریخ قمری نالان * سروری از بوستان دولت رفت
 و مولانا حسن علی خراس گفته * رباعی *
 هندال محمد شه فرخنده لقب

ناگه ز قضا شهید شد در دل شب
 شبخون بشهادتش چو گردید مذبذب
 تاریخ شهادتش ز شبخون بطلب

و پادشاه خلیل و حشم میرزا هندال را بشاهزاده عالم پناه بخشیده
 غزنین را با توابع و لواحق باقطاع ایشان مقرر ساختند و افغانان
 میرزا کامران را دیگر نتوانستند نگاه داشت و آن بود که میرزا فزاد
 اهلیم شاه رفت و درین میان لطیفه غیبی کار خود کرد تا بعد از
 استماع خبر فوت اهلیم شاه و وقوع هرج و مرج تمام در میان
 افغانان هندوستان و ملوک طوایف شدن ایشان پادشاه را داعیه
 تسخیر هند صورت تصمیم یافت و درین اثنا ارباب عداک که حساد
 و اهل فساد باشند صورت اخلاص بپیرام خان را در ضمیر آئینه نظیر
 پادشاه برعکس جلوه داده او را فادرتخواه ظاهر ساختند بنا بر این
 بجانب قندهار پورش افتاد بپیرام خان خود باستقبال آمده بمراسم
 خدمات شایسته قیام نمود و نا دولت خواهی غرض گوینان ظاهر شد
 و درین مرتبه پادشاه را بخدمت نتیجه الاولیا سلاله الاصغیا ختم
 مشایخ نقشبندیه مولانا زین الدین محمود کمانگر بهدائی روح الله
 روحه به معرفت بپیرام خان اتفاق صحبت افتاد و تفصیل این
 اجمال آنکه مولوی مذکور از بهدا^(۲) اند که دیهپی است از توابع
 خرامان و بصحبت بسیاری از مشایخ قدس الله ارواحهم رسیده
 خصوصا مولوی مخدومی عارف جامی و مولوی عبد الغفور

لاری قدس الله تعالی ارواحهما و ستر حال خود بنقوش عامی و صورت کشی میکردند و بیرا سخنان نسبت تلمذ پیدا کرده بدرس ایشان میرفت و گاه گاهی که دخل در یوسف زلیخا و غیر آن میکرد میگفتند که بیوم چه داری از برای خود یوسف زلیخائی دیگر در جهان - و پادشاه طعامی بروح مقدس منور حضرت ختمیت پناهی صلوات الله و سلامه علیه ساخته آخوند را استدعا نمودند و خود آفتابه گرفتند و بیرام خان طشت - تا آب بردست ایشان بریزند درین حال آخوندی اشارت بجانب میرحیدب الله نبیرگ میرسید جمال الدین محدث نموده گفتند که میدانید که این چه کس است پادشاه بناچار آفتابه پیش میربردند و میر باضطراب تمام آبی نیم تمام بردست ریخت بعد ازان آخوند بی تخاصی چندانکه خواستند باطمینان غسل ید نمودند و درین حین پادشاه پرسیدند که چه قدر آب ریختن بردست مسنون باشد جواب دادند که آن قدر که دست شسته شود و بردستهای بقیة اهل مجلس بعد از بیرام خان حسین خان مرحوم خویش مهدی بن قاسم خان آب ریخت تا طعام خورده شد و پادشاه را صحبت ایشان بسیار خوش آمد و فواید گرفتند و بعد ازان پاره زر نقد بدست بیرام خان فرستادند که نذر است چون عادت ایشان نبود که تحفه از کسی بگیرند تاامل بسیار نموده بطریق کره و نارضای تمام قبول کردند و موافق بهای آن کمائی چند از ساختگی خود مع اضافه در ملازمت پادشاه فرستادند که هدیه از جانبین است میگویند که روزی بیرام خان جامه از شال کشمیری لطیف آجده

فرموده نزد ایشان آوردند بدست گرفته و تحسین کرده گفتند چه جنس نغیس است این - پیرام خان گفت چون درویشانه است به نذر شما آورده شده اشارت بدو انگشت خویش فرمودند که من دوتا دارم هان این را به مستحق تری از من بده و خوارق عادات از ایشان منقول است و پاره ازان شیخ معین الدین فبیره مولانا معین واعظ که چندگاه بحکم خلیفه الزمانی قاضی لاهور بود در جزوی علیحدہ مسطور ساخته و از انجمله این را نوشته که در وقت تیر اندازی بر خلاف عادت خویش هر روز در پامی نشانه می آمدند و تعلیم تیر اندازی می نمودند جوانان پیرام خان را ترغیب و تحریص بر روش تیر اندازی میکردند که روزی بکار می آید آخر در جنگ بده ماجهی واره شکست اول افغانان بود فتح به تیر میسر شد و غالباً آن جد و تحریص اشارت باین معنی بود و از انجمله این که چون پیرام خان قندهار را به بهادر خان برادر علی قلی خان سیستانی سپرده بکابل آمد و از جانب خود ترکمانی ظالم گماشته بود که مردم از دست ظلم او شکایت های گوناگون نزد آخوند میکردند تا بحسب اراده بیمار شد و از شرمی روزی چند خلاص یافته بودند و خبر او را هر روز در مجلس آخوند مذکور می ساختند تا روزی یکی می گفت که او از فراش برخاست آخوند نیز در روی او دیده بتندی گفتند مگر فردای قیامت برخیزد بعد از سه چهار روز باز افتاد و ننگ ظلم از جهان برد آری گفته اند که ترک در خواب فرشته ایست و اگر بخواب اجل رفته باشد خود از

ملایکه مهیمن (+) بهتر خواهد بود * نظم *

ظالمی را خفته دیدم نیم روز * گفتم این فتنه است خوابش برده به
و آنکه خوابش بهتر از بیداریست * آنچنان بد زندگی مرده به
پادشاه در وقت مراجعت قندهار را خواستند که از بیرام خان تغییر
داده به منعم خان بدهند منعم خان عرض کرد که حالا سخن تسخیر
هندوستان در میان است تغییر و تبدیل حکام باعث تفرقه لشکر
است بعد از فتح هند بمقتضای وقت عمل نمودن مناصب دولت
است باز قندهار بر بیرام خان و زمین دار بر بهادر خان مقرر
گشت و کابل آمده استعداد لشکر و سامان یراق نمودند در فی حجه
سال نهصد و شصت و یک (۹۶۱) از کابل سوار دولت شده عازم
هند شدند و این قطعه گفته شد که بدو معنی (†) تاریخ میشود

* قطعه *

خسرو غازی نصیر الدین همایون شاه آنگ

گوی سبقت برد از شاهان پیشین بی شکی

بهر فتح هند از کابل عزیمت کرد و شد *

سال تاریخ توجه - نهصد و شصت و یکی

و در منزل پرشاد بیرام خان از قندهار برآمده بملازمت پیوست و
بکوچه‌های متواتر از آب هند گذشتند و بیرام خان و خضر خواجه خان
و تردی بیگ خان و اسکندر سلطان اوزبک هر اول شده پیش پیش

(+) در یک نسخه مهمن و در دوشی دیگر این لفظ نیست

(†) یعنی صوری و معنوی -

می آمدند و تاتار خان کامی حاکم قلعه رهناس قلعه را خالی گذاشت و رفت و آدم ککهر درین مرتبه ندید چون بلاهور رسیدند افغانان لاهور نیز تاب نیاورده متفرق شدند و امرای منقلای بجانب لاهور و تھانیدسر و جلند هر و سرهند روان شدند و آن ولایت بیهزاحمتی بتصرف در آمد و شهباز خان و نصیر خان افغان در نواحی دیپالپور بشاه ابو المعالی و علی قلی شیبانی که آخر خان زمان شد جنگ کرده شکست یافتند و رعب مغول چنان بود که هزاران هزار افغان بدیدن ده سوار بزرگ دستار هرچند لاهوری هم بودند راه گریز پیش گرفتند باز پس نمی دیدند و پیش از آنکه موکب پادشاهی از آب سند بگذرد سکندر افغان سور برابر ابراهیم سور چیره دستی نموده غالب شد و میخواست که از اتاوه برسر عدلی راند ناگاه خبر آمد که پادشاه از سند گذشتند و افغانان هر جا که بودند در پی فکر بر آوردن اهل و عیال شدند و یکی بدیگری فپرداخت و همه را شغلی شاغل پیش آمد و به یقین میدانستند که اسلیم شاه بود که می توانست بمغول مقاومت کرد و دیگری آن حالت ندارد ولیکن باوجود این سکندر در حدود جلندهر اول تاتار خان کامی و حبیب خان و نصیب خان طغوی را باسی هزار سوار بجنگ افواج پادشاهی که در آن حدود جمع شده بودند نامزد کرده خود از عقب می آمد و امرای حصار^(۲)ی از آب ستلج عبور کردند و افغانان تغایب نموده وقت غروب تلافی صغین روی نمود و جنگ عظیم شد و مغلان

دست بکمان برده هر تیری را که از شصت می کشادند پیغام اجل بگوش هر فردی از افراد غنیم میبرسانیدند و افغانان که کوتاه سلاح^(۳) بودند در دیهی دیوان در آمدند و پناه گرفتند و بتقریب آنکه لشکر مغول در نظر در آید آتش در چنبرها انداختند و نتیجه برعکس روی داد و منصوبه چنان نشست که افغانان در روشنی و مغولان در تاریکی ماندند و افغانان را تیر درز کردند و غریب از نهاد ایشان برآمد و فریاد فرار از هر گوشه برخاست و فتحی باسانی چنان روی نمود که مغل کم ضایع شد و اسب و فیل و اسباب بسیار خارج از حصر بدست لشکر پادشاهی افتاد و این اخبار در لاهور پادشاه و تمام پنجاب و سرهند و حصار فیروزه یک قلم مفتوح شد و بایلغار راست تانواهی دهلی رفت و سکندر مور با هشتاد هزار سوار و فیلان نامدار و توپ خانه بسیار افغانان را از هر جانب با خود جمع آورده بسر هند رسید و بر در معسکر خویش بدستور شیرشاهی خندق و قلعه کرد و نشست و امرای پادشاهی گرد آمده سرهند را شهر بند ساختند و حسب المقدور اظهار جلالت نمودند و عرایض بلاهور فرستاده استدعای قدم پادشاهی کرده انتظار می بودند پادشاه بسوخت تمام نهضت فرموده بسرهند در آمدند و هر روز مجادله و مقاتله صعب در میان جوانان کار طلب از جانبین بود چند گاهی برین نهج گذشت تا روزی که نوبت یزک شاهزاده عالمیان بود جنگ صف انداختند و از یک جانب شاهزاده عالم پناه و از

جانبدی دیگر بپیرام خان و سکندر خان و عبد الله خان اوزبک و شاه
 ابوالمعالی و علی قلی خان و بهادر خان حملهای مردانه کردند
 و افغانان نیز حسب الامکان داد مردانگی و شجاعت دادند اما با
 طالع برگشته بمس نیدادند و بعد از مجادله افزون از طاقت سکندر
 روی بهفرار نهاده و لشکر منصور تعاقب نموده تا خیلی راه از افغانان
 مقتول خرمنها ساختند و اسوال و اشیای بیحد و امد و فیل افزون
 از شمار غنیمت گرفته باز گشتند و از سرها مناری فرمودند و بپیرام
 خان آن را سر منزل نام نهاده که تا الحال موجود است و زمانه را
 ازین قبیل یادگار بسیار است و هنوز خواهد بود * منوی *

بیره کین در زهای گرد (+) بیذی * سلیمانی زیاد آورد بیذی

و دیگری فرماید * بیت *

هرآن خاکی که آرد تندبادی * فریدونی بود یا کیدبادی

و شمشیر همایون تاریخ این فتح یافتند چنانکه میگویند * رباعی *
 منشی خرد طالع میمون طلبد * انشای سخن ز طبع موزون طلبد
 تحریر چو کرد فتح هندستان را * تاریخ ز شمشیر همایون طلبد
 سکندر بجانب کوه موالک رفت و سکندر خان اوزبک متوجه دهلی
 گشت و اردوی بزرگ از راه سامانه بجانب پای تخت هندوستان
 عزیمت نمود و جماعه از افغانان که در دهلی بودند جان بتنگ
 پا بیرون بردند و هرطرف سنگ تفرقه میان معرکه گنجشکان افتاد

(+) در دو نسخه دیگر - و زرهای گرد - اما غالباً - درهای گرد -

بوده باشد (۲ ن) از بسکه

و هر کدام - من نجا برآسه فقد ربح - بر خواندند و یوم یغیر المرء من
 أَخِيهِ وَ أُمَّةٍ وَ أَبِيهِ وَ صَاحِبَتِهِ وَ بَنِيهِ - ظاهر شد و شاه ابو المعالی
 بتعاقب مکندر نامزد شد و در ماه رمضان المبارک سنه نهصد و
 شصت و دو (۹۶۲) حضرت دهلوی مستقر جاه و جلال پادشاهی شد و
 اکثر دیار هندوستان بار دیگر بخطبه و سکه پادشاهی زینت یافت و
 هیچ پادشاهی را پیش از آن میسر نشده بود که بعد از شکست مرتبه
 دیگر بسططت رسیده باشد بخلاف اینجا که قدرت ایزدی عز شانه
 مشاهده شد و درین سال پادشاه اکثر ولایت به بندگان جان سپار
 تقسیم فرمودند برگذنه مصطفی آباد را که محصول آن بسی چهل
 لک تنگه میرسید صدقه روح پرفتوح حضرت رسالت پناهی علیه
 و آله صلوة مصونة من التناهی ساختند و حصار فیروزه را دروجه
 جلدوی شاهزاده دادند چنانکه با بر پادشاه نیز از ابتدای فتح
 بانعام محمد همایون پادشاه مقرر نموده بودند و جمیع پنجاب را
 بشاه ابو المعالی شفقت فرموده بدفع اسکندر افغان نامزد گردانید
 و اسکندر تاب مقاومت او نیاورده بکوه شمالی تحصن نموده و شاه
 ابو المعالی مرتبه عالی یافته بشوکت تمام در لاهور بسر می برد
 بنابراین زاغ پندار باشیانه دماغ او جا گرفته کار بانجا رسانید که
 بعد از واقعه جنت آشیانی آثار خلافت و تخیلات فاسد ازو بمنصف
 ظهور شتافت چنانچه عنقریب مذکور شود انشاء الله العزیز
 و چون ابوالمعالی بد سلوکی باصرای کومکی کرده دست اندازی

در اقطاعات ایشان بلکه در خزانه عاصره و پرگانات خالصه نیز میکرد
 و امرا بیدل شدند و سکندر روز بیروز قوت می گرفت بپیرام خان
 را بمنصب اتالیقی شاهزاده مقرر و منصوب گردانیده بدفع اسکندر
 تعیین فرمودند شاه ابوالمعالی بحصار فیروزه نامزد شد اما هنوز
 نرفته بود که قبا خان گنگ با گره و علی قلی خان بمیرته و سنبل
 و قنبر دیوانه ببدان و حیدر محمد خان آخته بیگی به بیانه نامزد
 شدند و حیدر محمد خان غازی خان پدر ابراهیم سور را در قلعه
 بیانه چندگاه محصور داشت و چون دولت افغانان مانند رای ایشان
 روی بزوال نهاده بود هرچند پیش از محاصره و بعد از آن نیز
 مردم مدبر کار آزموده او را ترغیب برفتن بجانب رنهنبور
 و از آنجا بگجرات نمودند قبول نکرد و چون ماهی در دام افتاد *

* بیت *

خدا کشتی آنجا که خواهد بود * وگر ناخدا جامه برتن در
 و زمین داران قلعه بیانه امان طلبیده حیدر محمد خان را دیدند و
 عهد و شرط بایمان موکد گردانیده غازی خان را مع اهل و اطفال
 و عیال فرود آورده در محلی محفوظ منزل را معین کردند و
 و روز دیگر تحقیق احوال دفاین و خزاین نموده از مرد^(۲) معنی تا
 اطفال شیرخواره بقتل رسانید و سرها را نزد پادشاه فرستاد و پادشاه
 را این ادا پسندیده نیفتاد بناءً میر شهاب الدین نیشاپوری
 بخشی را که شهاب الدین احمد خان خطاب یافت برای تحقیق

اسوال غازی خان به بیانه روانه گردانیدند و حیدر خان جواهر
 نفیس را پنهان ساخت و اشیای سهل را نمود و قنبر دیوانه جمعیت
 بهیار درنواحی سنبل بهم رسانیده میگفت سنبل و بروجه سنبل
 و علی قلی خان مثل همانست که دیده کسی و درختان کسی -
 و پیش از آنکه علی قلی خان به سنبل رود بیداون رفت و از آنجا
 گذشته درنواحی کانت و کوله برکن خان افغان جنگ کرده غالب
 آمد و تا نواحی قصبه ملانوه متصرف شده باز از پیش افغانان
 هزیمت یافت و دران قلعه بسیار کس بکشتن داده بیداون رسید
 و دست تعدی و افساد دراز کرد هرچند علی قلی خان او را نزد
 خود طلبید سر باو فرود نیاورده میگفت نسبت قرب من پادشاه
 زیاده از تست و این سرمن بتاج پادشاهی توام است علی قلیخان
 آمده بیداون را محاصره کرد و آن دیوانه بی اعتدال درانوقت هم
 ظلم بمردم شهر بیشتر از پیشتر بنیاد کرد و دختر از یکی و مال از
 دیگری بستم میکشید و از جهت نا اعتمادی براهل شهر خود مورچل
 بمورچل شبها میگشت و اهتمام قلعه داری می نمود و فواستش
 باوجود آن مسوخت (+) و حدس او با آن دیوانگی بمرتبه بود که نیم
 شبی درخانه خالی آمده گوش بر زمین خوابانید و آنجا قدمی چند
 پیشتر رفته تجسس مینمود باز بجای اول آمده بیک بار بیداران
 را طلبیده گفت صدائی بگوش من میرسد آن زمین را بکاوید
 چون کافتند آنجا نقب یافتند که علی قلی خان از بیرون حصار

(+) این است در یک نسخه و در دومی دیگر - مستوجب (۲ ن) بقال

زده بود و مردمی که آن نقبها را دیدند می گفتند که از اطراف قلعه بهرجانب که شروع در نقب نمودند دیوار قلعه را بآب رسیده یافتند و سیخهای آهنین و ستونها و چوبهای سال درینجا آن تعبیه نموده بجهت استحکام بهم پیوسته بودند بخلاف اینجا که گفته شد القصر اگر قنبر متفرس نمیشد جبراً و قهراً سرزده ازان راه مردم علی قلیخان می در آمدند و علی قلیخان ازیں تفرس او حیران ماند و مردم شهواتفاق نموده پیغام بعلی قلیخان دادند که از فلان برج در فلان شب مردم مورچلهها را حمله باید آورد تا ما ایشان را بکندها وزینه پایها بالای قلعه بر آریم همچنان کردند و سپاهیان علی قلیخان را شیخ حبیب بداونی که از مشاهیر اکبر آنجا بود سرکرده از برج شیخ زادهائی که خویشان شیخ سلیم چشتی فتح پوری اند برآورده آتش در زدند چون بامداد طلوع نمود قنبر سیه بخت گلیم سیاه را که از گلیم بخت وی نشانه بود بر سر گرفته از شهر بدر آمد که او را چون شغالی گرفته آوردند هر چند علی قلیخان او را بملایمت گفت که سری فرود آر تا جان ترا به بخشم دیوانه مغز سگ خورده با او درشتیها کرد تا بسگان جهنم ملحق شد و قبر او در بداون مشهور است او طعام بمیار کشیده میگفت بخورید که مال خدا و جان جان خدا و قنبر دیوانه بکاول خدا چون عریضه علی قلی خان با سر قنبر بدرگاه رسید پادشاه غفران پناه را بسیار ناخوش آمد و مقارن این حال در تاریخ هفتم شهر ربیع الال که سنه نهصد و شصت و سه (۹۶۳) بود پادشاه بر بالای بام کتابخانه که در قلعه دین پناه دهلی ساخته بود بر آمدند و در حین فرود آمدن موفن بانگ نماز گفت و بجهت

تعظیم اذان نشستند و بوقت برخاستن عصا خطا کرد پای ایشان
 بلغزید و از چند زینه پایه غلطیده بزمین آمدند چون اتفاقی حاصل
 شد نظر شیخ ^(۲) جوی را در پنجاب نزد شاهزاده عالمیان فرستادند
 و از حقیقت حال اعلام بخشیدند و در پانزدهم صا مه مذکور پادشاه
 مغران پناه این عالم بیوفای را پشور کردند و بدار البقا خرابیدند
 و این تاریخ یافتند که

* بیت *

چو گشت از رحمت حق ساکن اندر روضه رضوان

بهشت آمد مقام پاک او تاریخ ازان باشد

مولانا قاسم کاهی گفته که

* قطعه *

همایون پادشاه ملک معنی * ندارد کس چو او شاهنشهی یار

ز بام قصر خود افتاد ناگه * دزان عمر عزیزش رفت بر باد

پی تاریخ او کاهی رقم زد * همایون پادشاه از بام افتاد

و این نیز یافتند که

* بیت *

مشو غافل از سال فوتش بدین * همایون کجارقنت و اقبال او

و این تاریخ نیز یافتند که

* ع *

ای آه پادشاه من از بام افتاد

* نظم *

آن مصر مملکت که تو دیدی خراب شد

و آن نیل مکرمت که شنیدی سراب شد

گردون هر محمد یحیی بیداد داد

صحبت رقیب سنجر مالک رقاب شد

ما تم سرای گشت سپهر چهارمین

روح القدس بتعزیت آفتاب شد

هن شریفش پنجاه و یک سال ومدت سلطنت بیست و پنج سال
و کسری بود پادشاهی بود ملکی ملکات و بجمیع کمالات و فضایل
صوری و معنوی آراسته و در علوم نجوم و هیأت و سایر علوم غریبه
بی نظیر و مربی اهل فضل و کمال و مرجع اهل تقوی و صلاح
و بشعر و شعرا مایل و خود شعر نیکو گفتی و یک دم بی وضو
نبودی و نام خدا و رسول را صلی الله علیه وسلم هرگز بی طهارت
بزیان نبردی و اگر بحسب ضرورت نامی *
* قطعه *

اعتقادی درست دار چنانک * اعتمادت بدان نگرده سست
بنده را بی شک از عذاب خدای * نرهان جز اعتقاد درست
هرگاه اسمی که مرکب از عبد و اسمی حسنی چون عبد الله و غیر
آن باشد بایستی گرفت در آن حالت تنها بعد اکتفا کردی مثلا
عبد الحی را عبدل فقط می گفتی و هم چنین در کتابت رقعات
بجای لفظ هو وقت ضرورت دو الف می نوشت باینصورت - ۱۱ -
که رقم عدد لفظ هو است (†) و در جمیع ابواب رعایت آداب چنان
نمودی که گویا آوریده اوست - و شبها همیشه در صحبت گذرانیدی
و تخلف نکردی و حاصل تمام هندوستان بخرچش وفا نمودی
و وکلا از ترس بخشش نام زر هرگز در نظرش نیاوردیدی و چون

پدر مقید بجمع خزینه نبودی و ذکر فحش و دشنام بر زبان مبارکش نگذشتی و اگر بر کسی در نهایت خشمگین بودی همین قدر می گفتی که هی سفید و دیگر نه در خانه و مسجد بسوهم هرگز پای چپ پیش نهاده‌ای و اگر کسی در مجلس او پای چپ نهاده‌ای می فرمود که چپ دست است او را باز گردانیده بیاورد و از غایت حیال بختده نکشادی و بجانب کس تیز ننگریستی میگویند که شیخ حمید مفسر منبلی در زمان تسخیر هندوستان در نوبت ثانی باستقبال در کابل رفت و از بس که پادشاه را باو اعتقاد بود روزی بجنبه آمد و گفت پادشاهم تمام لشکر شما را راقصی دیدم پرسیدند شیخ چرا همچین می گوئید و چه قصه است گفت در هر جا نام لشکریان شما درین مرتبه همه یار علی و کفش علی و حیدر علی یافتم و هیچکس را ندیدم که بنام یاران دیگر بوده باشد پادشاه بر آشفتند و قلم تصویر^(۲) از غضب بر زمین زده گفتند نام پدر کلان من خود عمر شیخ و دیگر نمیدانم و برخاسته بحرم رفتند و باز آمده بملایمت و رفیق تمام شیخ را بر حسن عقیدت اطلاع دادند

* قطعه *

اعتقادی درست دار چنانک * اعتمادت بران نباشد همت
 بنده را بیدشک از عذاب خدای * نرهاند جز اعتقاد درست
 و از برای تعداد اخلاق خوش آن پادشاه مغفور و مبرور طاب ثراه
 دفتری علیحده باید و شعرای بسیار نادره روزگار از دامن او برخاسته